

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



وزارت علوم، تحقیقات و فناوری
پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
مدیریت تحصیلات تکمیلی
پژوهشکده فلسفه علم و فناوری

پایان نامه رساله دکتری رشته فلسفه علم و فناوری
عقلانیت و فایرابند

استاد راهنما
دکتر حمیدرضا آیت اللهی

استاد مشاور
دکتر سید حسن حسینی
دکتر محمد ایزدی

پژوهشگر
غلامحسین مقدم حیدری
مهر 1390



وزارت علوم، تحقیقات و فناوری
پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
مدیریت تحصیلات تکمیلی

باسمه تعالی

هیأت داوران در جلسه مورخ ۱۳۹۰/۰۷/۲۰

رساله تحصیلی آقای غلامحسین مقدم حیدری دانشجوی مقطع دکتری رشته فلسفه علم و فناوری

تحت عنوان:

عقلانیت و فایرابند

را بررسی کردند و رساله با درجه عالی به تصویب نهایی رسید.

۱. استاد راهنمای رساله، آقای دکتر حمیدرضا آیت‌اللهی با مرتبه علمی استاد

۲. استاد مشاور رساله، آقای دکتر سیدحسن حسینی با مرتبه علمی دانشیار

۳. استاد مشاور رساله، آقای دکتر محمد ایزدی با مرتبه علمی استادیار

۴. استاد داور داخل گروه، آقای دکتر قاسم پورحسن درزی با مرتبه علمی استادیار

۵. استاد داور خارج از گروه، آقای دکتر محمود خاتمی با مرتبه علمی استاد

امضا

امضا

امضا

امضا

امضا

امضای رئیس پژوهشگاه

امضای مدیر گروه

امضای نماینده مدیریت تحصیلات تکمیلی

به همسر فهیم و صبورم جهت تمام همراهی‌ها و محبت‌های بی‌منت فراوانش

چکیده

هیچ یک از فیلسوفان علم به اندازه فایریند مسئله «عقلانیت نظریه های علمی» را مورد کنکاش قرار نداده است. از این رو آرای فایریند در این حوزه از اهمیت ویژه ای برخوردار است. این رساله در وهله اول سعی دارد نشان دهد که فایریند به چه مسائل و نکاتی درباره نگرش های موجود عقلانیت تفتن یافته است؟ به عبارت دیگر برداشت فایریند از عقلانیت چیست و نقد های او بر آن کدامند؟ در مرحله بعد این نقدها دارای چه پیامدهایی هستند و چه حوزه هایی را به چالش می کشند؟ اما باید توجه کرد کسی که به نقد عقلانیت می پردازد خود در بازی عقلانیت قرار دارد از این رو استدلال و براهینش گرفتار پارادکس هایی است. یعنی او در استدلال های خودش از همان روش هایی استفاده می کند که به نقد آنها در قالب نظریه های رایج عقلانیت علمی می پردازد. از این رو در گام سوم سعی می کنیم پارادکس های فایریند در استدلال هایش را نشان دهیم. در نهایت نیز با توجه به این بررسی ها تلاش می کنیم ایده نوینی از عقلانیت نظریه های علمی ارائه کنیم.

کلید واژه

عقلانیت، روش علمی، نسبی گرایی، عینیت، تجربه گرایی، ابطال گرایی، سازگاری، پلورالیسم

فهرست مطالب

1	پیشگفتار
	فصل اول: کلیات
7	1-1. طرح تحقیق
10	2-1. بررسی مفهومی عقلانیت
16	3-1. عقلانیت علم
	فصل دوم: نقدهای فایرابند بر عقلانیت علم
25	2-1. مقدمه
25	2-2. نقد بر تجربه گرایی حسی
25	2-2-1. داده های حسی
27	2-2-2. شک در داده های حسی
28	2-2-2-1. معنای منطقی «شک»
29	2-2-2-2. معنای روانشناختی «شک»
30	3-2. نقد بر سازگاری و منطقی بودن
31	2-3-1. اصل تناقض و سازگاری
33	2-3-2. جهان شمولی منطق
36	4-2. نقد بر روش علمی
38	2-4-1. چپستی مشاهده
39	2-4-2. استدلال گالیله درباره حرکت زمین
42	2-4-3. استدلال گالیله درباره تصاویر تلسکوپ
45	2-4-4. آیا «روش علمی» مطلوب است؟
47	2-4-5. عقل و عمل
47	2-4-5-1. ایده ایسم و طبیعت گرایی
48	2-4-5-2. ناظر و مشارکت کننده
51	2-5. نتیجه
	فصل سوم: پیامدهای نگرش فایرابند درباره عقلانیت
55	3-1. مقدمه
56	3-2. اسطوره عقلانیت علمی
59	3-2-1. دستورالعمل های اخلاقی
61	3-2-2. نهادهای توتالیتزر
62	3-2-2-1. آموزش پیروان

63	2.2.2-3. حمایت از دستورالعمل های اخلاقی
64	3-3. برتری ایدئولوژی علمی
68	4-3. عینیت
73	5-3. نسبی گرایی سنت ها
79	6-3. جامعه آزاد
84	7-3. نتیجه

فصل چهارم: پارادکس های موجود در استدلال فایرabend در نقد عقلانیت

89	4-1. مقدمه
90	4-2. پارادکس روش
90	4-2.1. روش برهان خلف
92	4-2.1.1. برهان خلف درباره تجربه گرایی
95	4-2.1.2. برهان خلف درباره ابطال گرایی
100	4-2.2. روش مردم شناسی و پلورالیستی
105	4-2.2.1. پارادکس روش پلورالیستی
108	4-3. پارادکس عقلانیت
113	4-4. پارادکس نسبی گرایی
117	4-5. نتیجه

فصل پنجم: عقلانیت به مثابه حفظ « گزاره های ثابت » و جایگزینی « گزاره

های سیال »

121	5-1. مقدمه
122	5-2. گزاره های مرجع
124	5-3. گزاره های ثابت
126	5-4. گزاره های سیال
127	5-5. ایده نوینی برای معیار عقلانیت
128	5-5.1. شاهد تاریخی اول
132	5-5.2. شاهد تاریخی دوم
134	5-6. ویژگی ها و اشکالات
138	5-6. نتیجه

139	نتیجه پایانی
143	مراجع

پیشگفتار

پاول کارل فایرابند (1924-1994) ابتدا تحصیلات عالی خود را در تئاتر آلمان آغاز کرد. از جمله شخصیت‌هایی که در این بخش از تحصیلاتش تأثیر عمیقی بر او داشت -نمایش نامه نویس معروف- برتولت برشت است که وی فرصت مرادده با او را از دست می‌دهد و بعدها آن را بزرگ‌ترین اشتباه زندگی‌اش معرفی می‌کند. شاهد تأثیر شدید برشت بر فایرابند، استفاده او از جمله مشهور برشت در مقدمه کتاب معروف بر ضد روش است: «امروزه نظم غالباً در جایی یافت می‌شود که هیچ چیزی در آنجا نیست، نظم در واقع پدیده‌ای نادر است» (AM: p 9).

با پایان یافتن جنگ جهانی دوم، فایرابند به وین بازگشت و در رشته فیزیک و ریاضی مطالعات خود را ادامه داد. همان زمان به همراه گروهی دیگر از دانشجویان علوم پایه و مهندسی، شروع به مطالعات فلسفی کرد و گرایش‌های پوزیتیویستی یافت. در ۱۹۴۸ در سمینار بین‌المللی انجمن دانشگاهی آلیباخ، پاپر را ملاقات کرد و تحت تأثیر او قرار گرفت. اواخر دهه ۱۹۴۰ و اوایل دهه ۱۹۵۰ به خاطر تعهدات روشنفکرانه اش رهبری دانشجویان «حلقه فلسفی کرافت» را بر عهده گرفت. کرافت استاد راهنمای فایرابند و جزء اولین اعضای حلقه وین بود. او برای اولین بار در این جلسات با ویتگنشتاین برخورد کرد و به شدت شیفته او شد و تصمیم گرفت به کمبریج برود و نزد ویتگنشتاین فلسفه بیاموزد. اما او زمانی به انگلستان رسید که ویتگنشتاین در گذشته بود. از این رو پاپر را به عنوان استاد خود انتخاب کرد. در تابستان ۱۹۵۳ فایرابند از دستیاری پا پر در لندن را رها کرد و به وین برگشت.

فایرابند در نیمه دوم دهه 1960 زمانی که در دانشگاه برکلی درس می‌داد از نظر فکری تجربه‌های پر فراز و نشیبی داشت. مهم‌ترین این تجربه‌ها به حضور دانشجویان کشورها و اقوام دیگر در این دانشگاه مربوط می‌شد. به سبب یکسری سیاست‌های آموزشی دانشجویانی از اقلیت‌های گوناگون - مکزیکی‌ها، هندی‌ها و سیاه پوستان- در دانشگاه پذیرفته شدند. آن‌ها همچون انسان‌هایی گنگ و گیج و غریب بر سر کلاس‌های دانشگاه می‌نشستند تا آموزش ببینند. این فرصت مغتنمی بود که اساتید دانشگاه همچون پیامبران به هدایت آن‌ها به سوی دنیای متمدن بپردازند. اما فایرابند احساسی متفاوت داشت. او می‌دید که استدلال‌های بغرنج فلسفه غرب برای آن‌ها چیزی جز

خواب و رویا در جهانی متفاوت نبود، جهانی که به آن‌ها تعلق نداشت. آنان علائق، احساسات و ترس و شادی متعلق به فرهنگ خودشان را داشتند و واضح بود که مسائل و مشکلاتشان هم از سنخ دیگری بود. از این رو فایراند از خود می‌پرسید: «من چه کسی هستم که به این مردم بگویم که چگونه و درباره چه چیزی فکر کنند؟» (AM: p 264)

فایراند خود را در نقش کسی می‌دید که سعی دارد فرهنگ خاصی - یعنی فرهنگ غربی را که عقلانیت علمی بارزترین وجه آن است - بر فرهنگ‌های دیگر تحمیل کند و این چیزی نبود جز «بازتابی از غرور و خود بینی گروه کوچکی که موفق شده بودند کسان دیگری را با ایده‌هایشان به بردگی بکشانند» (Ibid). از نظر او اینکه کسی برای افرادی که زندگی‌شان با او مشترک نیست و مسایلشان را نمی‌داند راه حل‌هایی ارائه کند، خودبینانه است و اگر او گمان کند که این کار فعالیتی انسان دوستانه است، احمقانه می‌باشد.

فایراند تسهیل پذیرش دانشگاه برای چنین اقلیت‌هایی را فراهم کردن فرصت برابر برای آن‌ها نمی‌داند بلکه فراهم کردن زمینه مساعدی است که فرهنگ علمی، تکنیکی، اجتماعی، پزشکی و طبیعی خاصی سیطره خود را بر دیگر فرهنگ‌ها حفظ کند. بنا بر اعتقاد او این خصیصه فرهنگ غربی است که «از آغاز عقلانیت غربی، روشن فکران خودشان را به عنوان معلمان و جهان را به عنوان مدرسه و مردم را به عنوان شاگردان فرمان بردار در نظر گرفته‌اند» (Ibid: p266). در حالیکه فرهنگ و عقلانیت غربی و به ویژه علمی هیچ مزیتی بر سایر فرهنگ‌ها ندارد و این دقیقاً جایی است که مسئله عقلانیت برای او مطرح می‌شود و پس از آن مهم‌ترین و اصلی‌ترین دغدغه‌اش می‌شود.

فایراند در ۱۹۷۴ با انتشار کتاب معروف بر ضد روش جنجالی در عرصه فلسفه علم ایجاد کرد. او این کتاب را به درخواست دوست صمیمی‌اش ایمره لاکاتوش می‌نویسد. لاکاتوش از او می‌خواهد تا آرا و اندیشه‌هایش درباره علم و عقلانیت را به صورت کتابی مدون کند تا او بتواند جوابیه‌ای بر آن بنویسد. اما زمانی که کتاب منتشر می‌شود لاکاتوش از دنیا می‌رود. فایراند از این واقعه شدیداً متأسف می‌شود اما همواره کتابش را نامه‌ای به او می‌داند.

فایراند در این کتاب نشان می‌دهد که نه تنها هیچ یک از روش‌شناسی‌هایی که تاکنون برای علم مطرح شده موفق نبوده‌اند، بلکه جستجو برای دستیابی به قواعدی جهت اخذ و طرد نظریه‌ها و بازسازی منطقی فرایند

پیشرفت علم کاری بی نتیجه است. وی معتقد است که در فرایند پیشرفت علم هیچ قاعده خاصی وجود ندارد و «هر چیزی امکان پذیر است.» (Ibid: p14) و این تنها اصلی است که مانع پیشرفت نخواهد شد.

در کتاب *علیه روش*، فایراند پس از نقد روش شناسی اثبات گرایی و ابطال گرایی و همچنین روش شناسی پیشنهادی لاکاتوش بیان می‌دارد که وقتی هیچ روش معقولی برای اخذ و طرد نظریه‌ها وجود نداشته باشد، دیگر نمی‌توان علم جدید را برتر از سایر معرفت‌ها و نمونه عالی عقلانیت دانست و به تبع آن باید گفت که افراد در گزینش هر باوری آزاد هستند. فایراند به تبع جان استوارت میل از نگرش انسان گرایانه و اختیار و آزادی فردی برای دست یافتن به حیاتی پربار دفاع می‌کند. از دیدگاه فایراند علم تنها یکی از اشکال ممکن اندیشه است که برخی انسان‌ها به وجود آورده‌اند، اما ضرورتاً بهترین آن‌ها نیست و دستاوردهای علم جدید هم نمی‌تواند برتری علم جدید را بر دیگر نظام‌های معرفتی اثبات کند، چرا که ارزشمندی این نتایج مبتنی بر مؤلفه‌های غیر علمی وابسته به فرد و جامعه است.

فایراند در مقاله «فلسفه علم، موضوعی با گذشته عظیم» (Feyerabend, 1999f) بیان می‌کند که فلسفه علم هر چند گذشته‌ای برجسته داشته، اما رشته‌ای به پایان رسیده و فاقد آینده است، چرا که نمی‌تواند هیچ یک از مشکلات دانشمندان یا مورخان علم را حل کند. به عقیده وی فیلسوفان علم رسمی به منظور مواجهه با مسائل رو به انحطاط خود از علم واقعی صرف نظر کرده‌اند و تنها کاری که از آن‌ها برمی‌آید تهیه رساله‌های دکتری است. پیشنهاد فایراند در این مقاله آن است که فیلسوف علم باید خیال بازسازی منطقی علم را از سر بیرون کرده و همچون کوهن، رانکی، هنسن، هس و لاکاتوش از طریق بازگشت به سرچشمه‌ها، خویشتن را با وقایع خاص تاریخ علم درگیر کنند.

وی در کتاب *علم در جامعه آزاد* (SFS) بیان می‌دارد که به سختی می‌توان بین اعضاء یک قبیله بدوی - که از قوانینی که توسط خدایان وضع شده‌اند دفاع می‌کنند- با یک عقل گرا که می‌پندارد به معیارهای عینی توسل می‌جوید، تفاوتی قائل شد. از نظر او تمامی منتقدان اجتماعی نظیر کروپوتکین، استراوس، مارکس و انگلس که کوشیده‌اند نهادها و باورهای سنتی را با برچسب ایدئولوژیک بودن کنار گذارند و علم را تنها راه رهایی اجتماعی و فکری معرفی کنند، فریب خورده‌اند و قربانی خیالات واهی شده‌اند. به عقیده وی هر چند علم قرن هفدهم و هجدهم ابزاری برای رهایی و روشنگری بود، اما تلقی جدید از علم که آن را برترین معرفت بشری می‌داند، آن را به

ایدئولوژی بدل کرده که نقد آن را ممنوع می‌کند و مانع آزادی اندیشه می‌شود. از این رو باید میان دولت و علم جدایی ایجاد شود، همچنان که میان دولت و کلیسا جدایی وجود دارد. علم می‌تواند در جامعه نفوذ داشته باشد و هر فرد علاقه‌مندی می‌تواند به آن بپردازد ولی فقط تا آن حد که هر گروه سیاسی دیگری مجاز است بر جامعه تأثیر بگذارد. بدین گونه فایراند به سوی نوعی نسبی‌گرایی دموکراتیک پیش می‌رود اما نهایتاً در کتاب *وقت کشی* - آخرین اثر مکتوب فایراند که یک سال پس از مرگ او منتشر شد - بیان می‌کند:

که در طول زندگی فلسفی خود همواره بر مفاهیمی همچون دموکراسی، سنت و حقیقت نسبی تکیه می‌کردم، اما سرانجام متوجه شدم که این مفاهیم به همان اندازه خشک و انعطاف‌ناپذیرند که حقیقت، واقعیت و عینیت، مواردی که دید مردم و شیوه‌های بودن آن‌ها را در جهان محدود می‌کند (Feyerabend, 1995).

آرا و اندیشه‌های فایراند را می‌توان در سراسر آثارش دید. برخی از مهم‌ترین کتاب‌های او عبارتند از:

بررسی این آثار نشان می‌دهد که «عقلانیت علم» مهم‌ترین دغدغه فایراند است به طوری که می‌توان گفت هیچ یک از فیلسوفان علم به اندازه فایراند به نقد و بررسی عقلانیت نظریه‌های علمی پرداخته است. از آنجا که افراد کمی مستقیماً به بررسی آرای فایراند درباره عقلانیت علم پرداخته‌اند در این رساله قصد داریم این موضوع را بررسی کنیم. رساله مزبور در پنج فصل سامان داده شده است. فصل اول با عنوان «کلیات» سعی می‌کند با مروری اجمالی بر نظریه‌های «عقلانیت» و به ویژه «عقلانیت علم» بستری از جو فکری حاکم بر این بحث فراهم سازد تا در فصل دوم تلقی فایراند از عقلانیت علم و نقدهای او بر آن بیان شود. باید توجه شود که فایراند نقدهای خود را به طور منظم و سامان یافته بیان نمی‌کند و در آثار مختلفش به آن‌ها اشاره می‌نماید. از این رو ما این نقدها را در قالب سه نظریه عقلانیت به مثابه تجربه‌گرایی حسی، عقلانیت به مثابه سازگاری و منطقی بودن و عقلانیت به مثابه روش علمی بازسازی می‌کنیم.

در فصل سوم پیامدهای نقدهای فایراند درباره عقلانیت را بررسی می‌کنیم. فایراند نشان می‌دهد که علم در جهان معاصر به صورت یک اسطوره در آمده است و با نشان دادن اینکه علم تنها یک سنت در میان سایر سنت‌ها

است به سوی نوعی نسبی‌گرایی دموکراتیک پیش می‌رود و از آنجا در پی ارائه تصویری از یک جامعه آزاد بر می‌آید که در آن همه سنت‌ها و فرهنگ بتوانند در کنار هم به مسالمت زندگی کنند. در فصل چهارم نشان می‌دهیم که فایراند در نقدها و نتایجی که از آن‌ها می‌گیرد با پارادکس‌هایی مواجه است. این پارادکس‌ها را در سه بخش پارادکس روش، پارادکس عقلانیت و پارادکس نسبی‌گرایی بیان می‌کنیم. در این فصل نشان می‌دهیم که استدلال‌های فایراند خود بخشی از بازی «عقلانیت» است و در همان بستر ارائه می‌شود. بنابراین تنها باید بکوشیم که نظریه‌های عقلانیت ارائه شده را اصلاح کرده و نظریه‌هایی ارائه کنیم که ضعف و کاستی‌هایشان حداقل باشد. از این رو در فصل آخر سعی می‌کنیم با توجه به نقدهای فایراند ایده جدیدی از عقلانیت با عنوان «عقلانیت به مثابه حفظ گزاره‌های ثابت و جایگزینی گزاره‌های سیال» ارائه کنیم.

فصل اول

کلیات

1-1. طرح تحقیق

تاریخ اندیشه بشری سرشار از تلاش‌های فکری بشر برای نیل به حقیقت است. اندیشمندان همواره سعی کرده‌اند راهی بیابند و در هر زمان جلوه‌هایی از آن را بدست آورند. اما بسیاری از این تلاش‌ها ناکام بوده است و نظریه‌هایی بیان شده‌اند که مقبول واقع نشده است. در مواجهه با این ایده‌ها معمولاً جامعه تعبیر نادرست، خرافی، بی دلیل، ناخرسند کننده و خلاف عرف بکار برده است. از این جا بود که ضرورت تعیین معیار تمییز درست و نادرست، خرافی و حقیقی پیش آمد. چه اندیشه‌ای را باید اعتبار بخشید و کدامیک نامعتبر است؟ آیا اگر دیدگاهی مقبول جامعه‌ای قرار گرفت می‌تواند درست هم باشد؟ اساساً درست بودن به چه معنایی است؟

با تأمل در تاریخ اندیشه‌ها می‌بینیم که راه حل‌های ارائه شده برای تشخیص حقیقت با چالش‌های مهمی روبرو بوده است. زیرا این راه حل‌ها در مقطعی از زمان توسط جامعه پذیرفته شده اما پس از چندی جامعه آن‌ها را خرافی و نادرست و نامقبول دانسته است. سرانجام این مناقشات سبب شد تا «عقل» مهم‌ترین ملاک حقیقت شمرده شود. به عبارت دیگر اگر عقل بشری درست بکار گرفته شود می‌تواند حقیقت را به ما نشان دهد و گزاره‌ای که عقل آن را تایید می‌کند می‌تواند صفت‌های «درست» و «معقول» به خود گیرد. عقل ملاکی فراهم می‌آورد که به افراد وابسته نیست و ورای افراد و اشخاص، در زمان‌ها و مکان‌های مختلف می‌تواند به عنوان ملاکی برای داوری بکار گرفته شود.

همین امر بود که تلاش برای یافتن چهارچوب‌های عقل را مهم و اساسی جلوه داد. اما این معیار و ویژگی‌ها و خصیصه‌ها آن نیز به نوبه خود مورد نقادی‌های فراوان قرار گرفت بطوریکه خود سبب مناقشه مهم دیگری در حوزه معرفت‌شناسی شد. البته این مناقشه تنها به حوزه معرفت‌شناسی محدود نیست و هر حوزه‌ای را که سعی در به‌کارگیری معرفت‌فلسفی در تحلیل و شناخت یکی از معارف بشری را دارد تحت تأثیر قرار داده است. یکی از این حوزه‌ها فلسفه علم است و از آنجا علم نقشی مهم و انکارناپذیر در زندگی کنونی ما دارد نقد و بررسی نظریه‌های عقلانیت در این حوزه دارای اهمیت بسزایی است.

هیچ یک از فیلسوفان علم به اندازه فایراند مسئله «عقلانیت نظریه‌های علمی» را مورد کنکاش قرار نداده است. از این رو آرای فایراند در این حوزه از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. اما باید توجه کرد که گرچه فایراند در برخی موارد به طور مستقیم به نقد و بررسی این نظریه‌ها - استقراگرایی، ابطال‌پذیری و برنامه‌های پژوهشی - می‌پردازد اما در اغلب برهان‌ها و استدلال‌های خود برداشت‌های خاصی از عقلانیت علم را بر گرفته و به نقد آن‌ها می‌پردازد. او عقلانیت علم را به سه معنای عقلانیت به مثابه تجربه‌گرایی حسی، عقلانیت به مثابه سازگاری و منطقی بودن و عقلانیت به مثابه روش علمی در نظر می‌گیرد. آشکار است که ما می‌توانیم هر یک از این معانی را به تنهایی و یا ترکیبی از آن‌ها را در سه نظریه مهم فوق ببینیم. از این رو ما بحث خود درباره عقلانیت علم در این رساله را با سه رویکرد فایراند به عقلانیت و نقدهای وی بر این معانی از عقلانیت آغاز می‌کنیم.

مهم‌ترین پرسش‌هایی که ما در این رساله سعی در پاسخ‌بدان‌ها داریم عبارتند از:

- فایراند به چه مسائل و نکاتی درباره نگرش‌های موجود عقلانیت تفتن یافته است؟ به عبارت دیگر برداشت فایراند از عقلانیت چیست و نقدهای او بر آن کدامند؟

- آیا نقدهای فایراند بر «عقلانیت» و به ویژه «عقلانیت نظریه‌های علمی» بدان معنا است که او از قلمرو عقلانیت بیرون می‌رود و هیچ معیاری برای ارزیابی نظریه‌های علمی ارائه نمی‌کند؟

یا اینکه

- فایراند در چهارچوب عقلانیت خاصی به نقد این نگرش‌ها و نظریه‌ها می‌پردازد؟ اگر چنین است این چهارچوب کدام است؟

- آیا می‌توان نظریه عقلانیتی ارائه کرد که نقاط ابهام و ضعف نظریات رایج را نداشته و فراگیرتر باشد؟

فرضیه‌های پژوهش ما برای پاسخ به این پرسش‌ها عبارتند از:

- کسی که به نقد عقلانیت می‌پردازد خود در بازی عقلانیت قرار دارد از این رو استدلال و براهینش گرفتار پارادکس‌هایی است. یعنی او در استدلال‌های خودش از همان روش‌هایی استفاده می‌کند که به نقد آن‌ها در قالب نظریه‌های رایج عقلانیت علمی می‌پردازد.

- با توجه به نقدهای فایراند از عقلانیت می‌توان آن‌ها را ارزیابی کرد و به نظریه جامع‌تری رسید.
از نظر پیشینه پژوهش باید متذکر شد که علاوه بر مقالات فراوانی که درباره آرای فایراند نوشته شده است می‌توان به سه جلد کتاب در این باره اشاره کرد:

- Farrell, R.P. *Feyerabend and Scientific Values: Tightrope-Walking Rationality* (2003).
- Eric Oberheim, *Feyerabend's Philosophy* (2006).
- John Preston, *Feyerabend: Philosophy, Science and Society* (1997).

از میان این کتاب‌ها تنها کتاب فارل است که تا حدودی به موضوع عقلانیت می‌پردازد او بیشتر سعی دارد تا نقدهای فایراند بر سه مکتب - استقرا گرایی، ابطال گرایی و برنامه‌های پژوهشی - را بیان کند نه خود مفهوم «عقلانیت» را. حال آنکه ما در این رساله می‌کوشیم آرای فایراند درباره خود مفهوم «عقلانیت» را مورد نقد و بررسی قرار دهیم.

این پژوهش چه در داخل و چه در خارج دارای جنبه نوآورانه است زیرا:

- اولاً، بحث عقلانیت و معقولیت از جمله بحث‌های روز و جدید می‌باشد.

- ثانیاً، فایراند چالش‌آمیزترین فیلسوفی است که در این زمینه نقدهای مهمی دارد اما تا کنون تحقیقی

مستقیماً به بررسی آرای او درباره عقلانیت نپرداخته است و سعی نکرده تا با توجه به نقدهای فایراند نظریه

جدیدی در این باره ارائه کند.

- ثالثاً، در زبان فارسی نه تنها تاکنون تحقیقی در باره عقلانیت از نظر فایراند انجام نشده است بلکه حتی کتابی درباره نظرات و آرای فایراند در حوزه فلسفه علم نوشته نشده است.

روش پژوهش در این رساله به صورت تحلیل فلسفی است. اما سعی شده هر جا که لازم است و به فهم موضوع کمک می‌کند با در نظر گرفتن آرا و اندیشه‌های موثر در فایراند تصویر منسجمی از آرای فایراند درباره عقلانیت علم ارائه شود. آشکار است که فلسفه ویتگنشتاین تأثیری انکار ناپذیر بر فایراند داشته است بطوریکه او برهیم در کتاب خود در پرتو نگرش ویتگنشتاین به بررسی نظرات فایراند می‌پردازد. اما یکی از اندیشه‌های موثر در نظرات فایراند مطالعات مردم‌شناسان بزرگی همچون لوی برول^۱ و ایوانز پریچارد^۲ است. مثلاً در فصل شانزدهم کتاب *علیه روش فایراند* به بررسی روش مردم‌شناسان می‌پردازد و به کارگیری این روش را به عنوان روشی معتبر در بررسی علم به فیلسوفان توصیه می‌کند. همچنین آرای مناقشه برانگیز او درباره «منطق» و «واقعیات» همواره با استناد به شواهد مردم‌شناسان درباره اقوام بدوی می‌باشد. اما این شواهد در آثار فایراند به صورت کوتاه و موجز ذکر شده‌اند و تقریباً هیچ یک از مفسران فایراند سعی نکرده‌اند تا برخی از آرای مناقشه آمیز فایراند را در پرتو کارهای مردم‌شناسان بررسی کنند از این رو شرح‌های گوناگون از فلسفه فایراند همواره با سو فهم‌های بزرگی همراه بوده است. بدین دلیل در این رساله سعی شده هر جا که لازم است نظرات فایراند در پرتو مطالعات مردم‌شناسانی که وی بدان‌ها ارجاع می‌دهد مورد بررسی قرار گیرد.

1-2. بررسی‌های مفهومی «عقلانیت»

فلسفه معاصر مملو از بحث‌های عقلانیت^۳ است. معرفت‌شناسان و فیلسوفان علم همواره با این مسئله مواجه بوده‌اند که برای اینکه فرد عقلانی^۴ باشد باید به چه چیزی باور داشته باشد یا چه عملی را انجام دهد. از این رو عقلانیت به دو بخش عمده تقسیم شده است: عقلانیت نظری^۵ و عقلانیت عملی^۶. «در حالیکه عقلانیت نظری یا

¹ - Levy Bruhl, Lucien (1857-1929)

² - Evans-Pritchard, Edward Evan (1902-1973)

³ -rationality

⁴ - rational

⁵ - theoretical rationality

⁶ - practical rationality

معرفتی با آن چیزی مربوط است که برای باور داشتن عقلانی است؛ عقلانیت عملی با آن چیزی مربوط است که برای انجام دادن یا میل و آرزو برای انجام دادن عقلانی است» (Mele & Rawling, 2004: p1).

در حوزه عقلانیت نظری معرفت شناسان از مفاهیم گوناگونی همچون «عقلانیت»، «معقولیت^۱» و «توجیه^۲» استفاده می‌کنند. باید به این نکته توجه کرد که «باور^۳» هسته مرکزی عقلانیت معرفتی یا نظری را می‌سازد؛ و ما در حوزه باورها می‌توانیم از «معقولیت^۴» و «توجیه پذیری^۵» یک باور صحبت کنیم. بنابراین میان عقلانیت نظری از یک سو و معقولیت و توجیه پذیری از سویی دیگر ربط وثیقی وجود دارد اما باید میان آن‌ها تفاوت‌هایی نیز قایل شد. باورهای معقول که ما آن‌ها را باورهای استدلال پذیر نیز می‌نامیم، باورهایی عقلانی هستند. اما یک باور عقلانی لزوماً معقول نیست. یک باور عقلانی - به شرط اینکه ناسازگار نباشد - ممکن است با تأمل محض برای فرد پذیرفتنی باشد اما نتوان آن را معقول کرد (Audi, Robert, 2004: p 18). همچنین «توجیه» کلمه‌ای است که بیش از همه در معرفت شناسی به کار رفته است تا آنجا که بسیاری محور اصلی بحث‌های معرفت شناسی را «توجیه» می‌دانند. (همانجا: ص 35) در معرفت شناسی باید توجیه را از صدق متمایز کرد. ممکن است باوری صادق باشد اما توجیهی برای آن نداشته باشیم و یا بر عکس. (Sosa, 1995: p395) توجیه در معرفت شناسی به هدف رسیدن به حقیقت و پرهیز از خطا می‌باشد. بر اساس دیدگاه سنتی توجیه امری مربوط به ادله و شواهد است. در رابطه ارتباط توجیه و عقلانیت باید گفت در حالیکه عقلانیت شرایط مشروعیت باور آوردن را بیان می‌کند، توجیه شرایط پذیرش عمومی باور را بیان می‌کند. (Stenmark, 1995: p 288). به عبارت دیگر عقلانیت شرایط پذیرش باور برای خود انسان است در حالیکه توجیه شرایط متقاعد سازی دیگران است.

یکی از مفاهیم مهم عقلانیت نظری مفهوم «هدف» است که معمولاً با توجه بدان معیارهای گوناگون عقلانیت بیان می‌شود. منظور از اهداف فرد چیزهایی است که فرد برای آن ارزش قائل است. این اهداف می‌توانند اهداف فکری یا عملی باشند. از جمله مصادیق اهداف فکری می‌توان از اهداف معرفتی و از جمله نمونه‌های اهداف عملی می‌توان از منافع شخصی، اهداف اقتصادی و ... یاد کرد. باید توجه کرد که اهمیت هدف در همه معانی عقلانیت

1 - reasonableness

2 - justification

3 - belief

4 - reasonability

5 - justifiability

آنقدر زیاد است که از عقلانیت می توان به عنوان یک مفهوم هدف محور^۱ یاد کرد. حتی غالباً وجه تسمیه انواع مختلف عقلانیت به نوع هدف مفروض توسط آنها بر می گردد. بطوریکه بنظر می رسد که هدف محور دانستن مفهوم عقلانیت گریز ناپذیر است.

بر این اساس می توان به دو گونه نظریه در حوزه عقلانیت نظری اشاره کرد: عقلانیت های معطوف به هدف و عقلانیت هایی که رسیدن به هدفی غایی نقش روشنی در آنها ندارند. نظریه عقلانیت ارسطویی و شکل جدید آن که توسط ریچارد فولی، معرفت شناس امریکایی، بیان شده از دسته اول و سه نظریه مشهور عقلانیت به مثابه مبنای، عقلانیت به مثابه انسجام گرایی و عقلانیت به مثابه اعتمادگرایی از دسته دوم می باشند. در حوزه عقلانیت عملی نیز نظریه های گوناگونی مطرح است که عقلانیت ابزاری از جمله این نظریه ها است.

ریچارد فولی دو ویژگی مهم برای نظریه های عقلانیت معطوف به هدف بیان می کند:

- «عقلانیت اساساً هدفمند است و بر طبق آن ادعاهایی درباره عقلانیت (یا غیرعقلانیت) باورها و اعمال فرد در نهایت ادعاهایی درباره این است که فرد چگونه بطور موثری این اهداف را پیگیری می کند» (Foley, 1987: p126).

- «هیچ منظر^۲ منفردی، منظر مرجحی نیست که ارزیابی عقلانیت از آن منظر انجام شود» (Foley, 1987: p126). به عبارت دیگر معیار و میزان های عقلانیت از منظرهای گوناگونی همچون عقلانیت ارسطویی، عقلانیت ذهنی افراطی و عقلانیت عینی افراطی بیان می شوند.

مطابق عقلانیت ارسطویی^۳: در شرایط برابر برای فرد S انجام دادن Y عقلانی است اگر او هدف X را داشته باشد و اگر S با تامل دقیق باور کند که Y احتمالاً وسیله موثری برای نیل به X است. حال آنکه بنابر عقلانیت ذهنی/افراطی^۴: در شرایط برابر برای فرد S انجام دادن Y عقلانی است اگر او هدف X را داشته باشد و اگر او معتقد باشد که Y احتمالاً وسیله موثری برای نیل به X است. در برابر این عقلانیت ها، عقلانیت عینی/افراطی^۵ معتقد است که: در شرایط برابر برای فرد S انجام دادن Y عقلانی است اگر او هدف X را داشته باشد و اگر Y فی الواقع احتمالاً وسیله موثری برای نیل به X است (Foley, 1987: p130).

1 - goal-oriented

2 - perspective

3 - Aristotle rationality

4 - radically subjective rationality

5 - radically objective rationality

نظریه های عقلانیت معطوف به هدف با مشکلاتی نیز مواجه اند که برخی از آنها عبارتند از: برای ارزیابی عقلانیت باور و عمل فرد مورد نظر کدامیک از اهداف فرد باید در نظر گرفته شود؟ آیا باورها و اعمال فرد در برابر مجموعه کاملی از اهداف او مورد داوری قرار می گیرند؟ یا زیر مجموعه معینی از اهداف برگزیده می شوند؟ و اگر چنین است کدامیک از اهداف به این زیر مجموعه متعلق اند؟ یعنی کدامیک از اهداف برای داوری باورها و اعمال فرد باید برگزیده شوند؟ مشکلاتی از این دست سبب شده است که نظریه های دیگری در حوزه عقلانیت ارائه شود که سعی دارند بدون تمسک و توسل به هدف معیار و میزانی برای عقلانیت ارائه کنند. از مهمترین این نظریه ها می توان به میناگرایی، انسجام گرایی و اعتمادگرایی اشاره کرد.

نظریه های مینا گرا نظریه هایی هستند که «دسته ای محدود از باورهای» از نظر معرفت شناسی پایه ای «را برای داشتن وضعیت معرفتی مرجع ارائه می کنند» (Pollock, John, 1986: p 26). بطوریکه این باورهای پایه ای نیازی به توجیه ندارند بلکه «خود توجیه گر» اند. توجیه باورهای دیگر به کمک استدلال و برهان، همگی بر اساس این باورها انجام می شود. بنابراین باورهای پایه ای مبنایی برای توجیه معرفتی فراهم می کنند. بنابراین میناگرایی را می توان به صورت زیر توصیف کرد:

باورهای توجیه شده ما ساختاری را تشکیل می دهند که برخی باورهای آن (میناها) به وسیله چیزی بیش از ارتباط آن ها با باورهای توجیه شده دیگر توجیه می شوند. باورهایی که به وسیله ارتباطشان با باورهای دیگر توجیه شده اند همگی برای توجیهشان به میناها وابسته اند (Alston, William, 1976: p 165).

در مقابل میناگرایی، انسجام گرایان اعتقاد فرد S به قضیه P را تنها زمانی معقول می داند که اعتقاد فرد S به قضیه P با باقی عقاید او انسجام¹ داشته باشد. «بنابراین معقول بودن یا نبودن یک عقیده با نظر به همان عقیده و جدای از دیگر عقاید فرد تعیین نمی شود و کاملاً تابعی است از باقی آنچه او بدان اعتقاد دارد» (Foley, 1987: p94). انسجام گرایان برای تبیین نظریه خود و مشخص کردن مفهوم «انسجام» از «اصل

¹ -consistent , coherence

سازگاری^۱ یا «حمایت متقابل»^۲ استفاده می‌کنند. از نظر آنان مجموعه گزاره‌های یک فرد اگر همدیگر را به صورت متقابل تایید کنند معقول اند.

در برابر این دو رویکرد اعتماد گرایی بر تولید فرایند صدق از فرایند شکل دهنده باور، روش و دیگر عوامل مرتبط با معرفت شناسی تاکید می‌ورزد. آلون گلدمن معتقد است که «وضعیت توجیه پذیر یک باور تابعی از قابل اعتماد بودن فرایند یا فرایندهایی است که علت آن هستند. قابل اعتماد بودن در گرایشی از یک فرایند ملحوظ است که باورهایی را تولید می‌کند که بیشتر از آنکه کاذب باشند صادقاند» (Goldman, Alvin, 1992: p113). به عبارت دیگر «فرد S به طور عقلانی به P معتقد است تنها اگر باور او به P نتیجه به‌کارگیری روشی قابل اعتماد برای بدست آوردن باور مزبور توسط او باشد».

نظریه‌های اعتماد گرا در عقلانیت میان آنچه که به لحاظ معرفت شناختی عقلانی است و صدق ارتباط برقرار می‌کنند. «طبیعت دقیق این ارتباط به قابل اعتماد بودن فرایند شکل دهنده باور یا شیوه پایدار بدست آوردن صدق وابسته است» (Foely, 1987: p 156). برای مثال فرایند شکل دهنده یک باور قابل اعتماد است تنها اگر بتواند باورهای تقریباً صادق تولید کند یا اینکه در دراز مدت باورهای تقریباً صادق تولید خواهد کرد یا اینکه آن باورهای تقریباً صادق را در موقعیتهایی تولید می‌کند که مشابه موقعیتهای واقعی ما است. پس

آنچه اکنون ما به طور عقلانی معتقدیم یا آنچه که اکنون برای ما عقلانی است که بدان معتقد باشیم باید نشانگر قابل اعتمادی از آنچه که صادق هست باشد. هر گزارشی از عقلانیت معرفت شناختی که چنین آموزه‌هایی را بکار گیرد می‌تواند به عنوان نسخه‌ای از اعتماد گرایی در نظر گرفته شود (Ibid, p157).

نظریه‌های عقلانیت فوق همگی در حوزه باورها و نیت می‌باشد حال آنکه عقلانیت می‌تواند مختص حوزه اعمال باشد. بنابراین «عقلانیت عملی مرتبط با آن چیزی است که برای انجام دادن یا قصد و نیت برای انجام دادن عقلانی است» (Alfred R. Mele & Piers. Rawling, 2004: p1). اما باید توجه کرد که یک عمل بیش از توانایی فیزیکی آن نیازمند قصد و نیت برای انجام آن نیز است. از این رو دو نگرش درباره عقلانیت عملی وجود

¹ - coherence principle

² - mutual support

دارد: رویه‌ای^۱ و جوهری^۲. بنا بر نگرش رویه‌ای «یک عامل را برای نداشتن یک قصد و نیت می‌توان مورد نقد عقلانی قرار داد تنها اگر عامل مزبور بتواند از باورهایش به طور عقلانی به این قصد و نیت برسد» (Brad Hooker & Bart Streumer, 2004: p 58). اما از نظر نگرش جوهری «یک عامل را برای نداشتن یک قصد و نیت می‌توان مورد نقد عقلانی قرار داد چه این عامل بتواند از باورهایش به طور عقلانی به این قصد و نیت برسد و چه نتواند» (Ibid).

از آنجا که معتقدان به عقلانیت رویه‌ای به مجموعه‌ای از نیات قائلند از این رو می‌توان میان این نیات تمایزی قائل شد. برخی از این نیات در نظام باورهای فرد حالت مبنایی دارند در حالیکه بقیه به مثابه ابزاری برای رسیدن به آن باورهای عقلانی‌اند. از رو می‌توان میان نیات ابزاری و غیر ابزاری تمایز قائل شد. نیت‌های غیر ابزاری نیات مبنایی ما هستند و همه نیات عقلانی دیگر ما نیاتی ابزاری برای انجام این نیات مبنایی‌اند. از این رو می‌توان گفت که عقلانیت ابزاری در برخی موارد با عقلانیت عملی همپوشانی دارد.

البته منظور از «عقلانیت ابزاری عقلانیتی است که مرتبط با به‌کارگیری وسایلی برای رسیدن به اهداف فرد است» (Kelly, Thomas, 2003: p1). عقلانیت ابزاری معمولاً به عنوان شکل خاصی از عقلانیت دیده می‌شود که بر حداکثر کارآمدی برای انجام هدفی خاص متمرکز است اما در خودش ارزش هدف مزبور را بازتاب نمی‌کند. این نوع عقلانیت با ارزیابی نقادانه اعمال مرتبط است و بیشتر متمایل به «چگونگی» یک عمل است تا «چرایی» آن. این مفهوم از عقلانیت اولین بار توسط ماکس وبر بیان شد. او معتقد بود که رابطه‌ای روشن و دقیق میان وسیله و هدف وجود دارد که هر مرحله ضرورتاً منتهی به مرحله بعدی می‌گردد تا آنکه هدف مورد نظر فرا رسد.

نظریاتی که در فوق بدان‌ها اشاره شد برخی از مهم‌ترین نظریه‌ها در مبحث عقلانیت است. این نظریه‌ها یا ترکیبی از آن‌ها را می‌توان در قلمروهای دیگر معرفت همچون فلسفه علم نیز دید. در بخش بعد برخی از مهم‌ترین نظریه‌ها در حوزه فلسفه علم را به طور خلاصه بیان می‌کنیم.

¹ - proceduralists

² - substantivists